**درس خارج اصول استاد سید محمد جواد شبیری(دام ظله)**

**جلسه410 – 05/ 12/ 1399 تفصیل بین شبهه حکمیه و موضوعیه /اقوال /استصحاب**

**خلاصه مباحث گذشته و جلسه امروز:**

در جلسه گذشته به تناسب برخی از مباحث مربوط به استصحاب در شبهات حکمیه و دقت های عقلی که در این بحث اعمال شده، کلام شهید صدر درباره میزان فایده این دقت های عقلی را ذکر کردیم. در این جلسه بیشتر درباره کارکرد دقت های عقلی در استظهار سخن گفته می شود.

# کارکرد تحلیل های عقلی در مباحث استظهاری

شهید صدر برای دقت های عقلی سه فایده را در مباحث استظهاری ذکر کرد:

* گاه تدقیقات باعث کشف ظهور ذاتی نزد شخص می شود و به وسیله این ظهور، ظهور عرفی اجتماعی کشف می گردد.
* گاه تدقیقات برای دفع مانعِ استظهار است.
* گاه با برهان عقلی، یقین به ملازمه حاصل می شود و حکم شرعی سرایت داده می شود.[[1]](#footnote-1)

شهید صدر باید برای این اقسام مثال هایی را ذکر می کردند تا قابل ارزیابی باشد. یکی از مشکلات، خلط بین دقت های عقلی منبّه ظهور و دقت های عقلی موجب تخیّل ظهور است که باید در استدلالات به آن توجه کرد. اگر شهید صدر درباره این سه صورت مثال می زدند و درباره آنها دقت می شد، بهتر بود.

## کلام صاحب فصول: کارکرد دقت عقلی در برهانی کردن ارتکاز اجمالی

مرحوم صاحب فصول همین اشکال را مطرح کرده که دقت های عقلی، در استظهار کاربرد ندارد و باید فهم عرف و عمومی وجود داشته باشد و دقت های عقلی کاشفیت از فهم عرف ندارند. ایشان در پاسخ می فرماید: عوام و خواص در یک جهت مشترک هستند که اجمالا مطلب را درک می کنند و ما در مقام تفاصیل این اجمال هستیم. ایشان بیان می کند: بسیاری از مباحث مطرح شده در بلاغت، اموری است که عرف اجمالا آنها را درک کرده، در استعمالات به کار می برد ولی به هنگام سوال، نمی تواند آن را بیان کند. به تعبیر بنده علم دارد اما علم به علم ندارد. مثلا عرف امر به شیء مقتضی نهی از ضد است یا استحاله اجماع امر و نهی را اجمالا درک می کند اما تفصیل آن را درک نمی کند و نمی تواند برای آن استدلال اقامه کند.

ایشان در ادامه می فرماید: و من هذا يظهر أن من يجعل تفاصيل فكره تابعة لمجملات وجدانه أقرب إلى الصّواب ممن يتزاول التفاصيل و لا يلتفت إلى المجملات أو يجعلها تابعة للتفاصيل‏[[2]](#footnote-2)

حاج آقای والد درباره مرحوم حاج شیخ عبدالکریم حائری نقل می کردند: ایشان برهان را تابع وجدان قرار می داد نه وجدان را تابع برهان. این همان مطلبی است که صاحب فصول اشاره کرده است. گاه اشخاص امر وجدانی و ارتکازی خود را سعی می کنند برهانی کنند و آن را تبیین و تحلیل کنند. گاه نیز با برهان برای خود وجدانی را می تراشند و ارتکازی را برای خود خلق می کنند. این کار مشکل ساز است و موجب دشواری مسأله می شود.

## کلام خوانساری: تحمیل نکردن دقت های عقلی بر الفاظ

از زاویه دید دیگری شبیه این مطلب را مرحوم آقا سید محمد هاشم خوانساری در کتاب معدن الفوائد ص: 41 فرموده است. ایشان به این نکته اشاره کرده که برخی از افراد، دقت های عقلی را تحمیل به الفاظ می کنند. ایشان در ابتدا مدار را بر فهم عرفی دانسته نه بر تدقیقات و در ادامه می نویسد:

كما انّ فهم كثير من اهل التدقيق كثيرا من المطالب من الفاظ الكتاب و السّنة باعانة ما حصل لهم من دقائق العلوم و الاعتبارات العقلية و النقلية و ظنّوا انه مستفادة من اللفظ لا يليق بالاعتبار به لخروجه عن طريقة اهل اللسان فى فهم معانى الالفاظ و هذه دقيقة لطيفة نفيسة قد غفل عنها كثير من القوم فتبصّر[[3]](#footnote-3)

## نمونه های خروج از فهم عرفی در استظهار

برای این مطلب نمونه ای بیان می شود. در بحث استصحاب بیان شده: مدار در استصحاب بر فهم عرف است. در بحث کشف موضوع، سه احتمال لسان دلیل، دقت عقلی و عرف را مطرح کرده، نظر عرفی را معیار قرار داده اند. با این وجود، گاه استصحاباتی در کلام بزرگان دیده می شود که مایه تعجب است.

### نمونه اول: استصحاب عدم ازلی

یکی از این موارد استصحاب عدم ازلی به نحو سالبه به انتفای موضوع است. مثلا در قرشی بودن زن شک داریم و به تبع آن، در سن یائسگی این زن شک داریم که آیا یائسگی در سن 50 سال است یا 60 سال؟ این گونه استصحاب شده که این زن پیش از وجود، قرشی نبود و مفاد این قضیه استصحاب می شود: «لم تکن هذه المرأه بقرشیه و الان کما کان» در حالی که سالبه به انتفاء موضوع، قضیه عرفی نیست و به همین دلیل، این گزاره ها دروغ محسوب می شود:

* کسی که بچه ندارد، بگوید: بچه من پول ندارد.
* کسی که خانه ندارد بگوید: خانه ما یخچال ندارد.
* کسی که ازدواج نکرده بگوید: بچه من لباس ندارد.

اما با این حال برخی استصحاب عدم ازلی را جاری می دانند و بین قضیه سالبه محصّله المحمول (المرأه لم تکن بقرشیه) یا موجبه معدوله المحمول (المرأه غیر القرشیه) تفصیل قائل شده اند.

### نمونه دوم: غفلت از خفاء واسطه

گاهی نیز به خاطر دقت های عقلی، از خفاء واسطه یا ملازمه بین حکم واقعی و ظاهری غفلت رخ می دهد. در نتیجه، دقت های عقلی گاه رهزن است و انسان را از مسیر صحیح دور می کند.

مرحوم آقا سید ابوالحسن اصفهانی اجتهاد را مذاق امام فهمی می دانستند. مذاق امام فهمی در واقع اشاره به این دارد که شخص باید درک عرفی داشته باشد درکی که در اثر مزاوله با احادیث و روایات، شکل گرفته است.

## لزوم دقت در روایات برای فهم معنا و ارتکازات زمان صدور

البته باید این نکته را ضمیمه کرد که مراد این نیست در روایات دقائق و ظرائفی وجود ندارد که این دقائق نیازمند دقت نباشد. بلکه دقت در روایات لازم است اما به دلیل فاصله زمانی با عصر صدور، باید با روایات مأنوس بود تا ارتکازات موجود در اذهان معاصرین و فضای صدور را درک کند تا راحت تر بتوان ظهور روایت در نزد مخاطبین را به دست بیاورد. گاه الفاظ در زمان حاضر، معنای جدیدی پیدا کرده است. حتی در سال های انقلاب مشاهده می شود پاره ای از الفاظ، معانی خاصی پیدا کرده است مثلا به مجاهدین خلق، منافقین اطلاق می کنیم آیا می توان منافقین موجود در زمان های قبل را بر این معنا حمل کرد؟

اگر تغییر معنا و تغییر ارتکازات به مرور زمان ایجاد شود، فهم آن مشکل است. دقت در روایات و کنار هم گذاشتن روایات و فهم روایات با ملاحظه مجموعی روایات، به خاطر محکّم کردن دقت های غیر عرفی نیست بلکه همان دقت عرفی است تا عرف زمان معاصر امام علیه السلام فهمیده شود. برای تغییر معانی مثال های زیادی وجود دارد که برخی از آنها اشاره می شود.

### تفاوت معنای صله رحم در طول زمان

 در حال حاضر صله رحم به معنای دید و بازدید معنا می شود اما صله رحم در اصطلاح روایات به این معنا نیست. مرحوم آقا شیخ عباس یزدانی از رفقای ما، رساله ای نوشته بود و اصرار داشت صله رحم به معنای کمک مالی به خویشاوند است. به نظر ما، صله رحم به معنای خصوص کمک مالی نیست و نزدیک ترین واژه برای صله رحم، رسیدگی به خویشاوند است که ابرز مصادیق رسیدگی، کمک های مالی به خویشاوند نیازمند است. رفت و آمد از باب رسیدگی به خویشاوند و تأمین نیاز روحی و معنوی، صله رحم شمرده می شود و گرنه رفت و آمدی که باعث اذیت باشد، صله رحم نیست. در نهایه ابن اثیر، واژه صله رحم کنایه از تعاطف و عطوفت به خرج دادن نسبت به خویشاوند دانسته شده است.[[4]](#footnote-4) مرحوم آقا سید حسن طاهری خرم آبادی رساله ای را در صله رحم نوشته اما این نکته در رساله ایشان مغفول عنه واقع شده است. برخی از بزرگان نیز بر این رساله حاشیه زده اند اما آنان نیز به این نکته متذکر نشده اند. پس دید و و بازدید یکی از مصادیق صله رحم است و کل مباحث رساله نیازمند بازنگی با این دید است.

### تفاوت معنای شقیّ در طول زمان

مثال دیگر کلمه شقی است. در عرف حاضر، شقی به معنای سنگدل معنا می شود و گاه شقی به معنای بدبخت و تیره روز معنا می شود در حالی که شقاوت در اصطلاح اولیه لغت به معنای سختی کشیدن است. در آیه قرآن نیز شقاوت به همین معنا به کار رفته است: ﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحيم‏ طه ما أَنْزَلْنا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقى﴾‏ تشقی به این معنا نیست که تو سنگدلی بشوی یا بدبخت و تیره روز شوی بلکه به این معناست که ما قرآن را بر تو نازل نکردیم که وسیله این نزول به مشقت و حرج بیافتی. بنابراین اگر دقت نشود، آیه نادرست معنا می شود.

ذکر این نکته ادبی مناسب است که خیلی از واژه های مضاعف مانند مشقّت با واژه های معتل اللام هم از جهت اشتقاق کبیر ارتباط دارند و هم به یکدیگر تبدیل می شوند مانند تظنّن که به تظنّی تبدیل می شود و تمنّن که به تمنّی تبدیل می شود و هم با یکدیگر ارتباط معنوی دارند مانند ربّ و تربیت و ربی. این الفاظ ارتباط معنوی دارند و معانی نزدیکی به یکدیگر دارند. کلمه مشقت و شقی نیز در اشتقاق کبیر با یکدیگر مرتبط هستند و از یک منشأ هستند و معانی آنها به یکدیگر نزدیک است.

### کارکرد دقت در الفاظ روایات برای درک ظرایف حدیث

فایده دیگر دقت ها این است که گاه غفلت هایی رخ می دهد و از بعضی از ظرایف حدیث غافل می شود. مثلا با دقت در عبارت محدث قمی در مفاتیح که ترجمه لفظ به لفظ روایت وارد شده در دعای ماه رجب است، برداشت دیگری از روایت بر خلاف متعارف و مرسوم برای انسان حاصل می شود. راوی خدمت امام علیه السلام می رسد و عرضه می کند دعایی را برای ماه رجب به من آموزش دهید. حضرت علیه السلام امر به کتابت می کند و راوی می نویسد. سپس راوی می گوید: پس گرفت حضرت علیه السلام محاسن شریف خود را در پنجه چپ و خواند این دعا را به حال التجاء و تضرّع به حرکت دادن انگشت سبابه دست راست. پس گفت بعد از این دعا یا ذا الجلال و الاکرام یا ذا النعماء و الجود یا ذا المن و الطول حرّم شیبتی علی النار. اگر به این تعبیر دقت شود و به خود این روایت مراجعه شود، روشن می شود امام علیه السلام به راوی امر به کتابت می کنند و پس از آنکه راوی نوشت، حضرت علیه السلام دست مبارک را به محاسن گذاشتند و با تکان دادن انگشت دست، دعای یا من ارجوه را خواندند. مراد از این دعا در عبارت آقا شیخ عباس نیز همین یا من ارجوه است. از این تعبیر چند نکته بر خلاف رسم موجود استفاده می شود:

1. دست به ریش گذاشتن از اول یا من ارجوه بوده است نه در قسمت اخیر یا ذا الجلال و الاکرام
2. ظاهر این تعبیر این است که حضرت علیه السلام دست به ریش گذاشتن را به راوی دستور ندادند بلکه خود حضرت علیه السلام هنگام خواندن دعا این کار را انجام دادند. پس معلوم نیست عملی که حضرت علیه السلام انجام دادند به قصد تعلیم نحوه خواندن دعا باشد.

در ذیل تعبیری وجود دارد که باعث می شود از روایت، قصد تعلیم نحوه انجام عمل فهمیده نشود. ذیل آمده حرّم شیبتی علی النار، شیبه به معنای موی سپید است و ﴿ و اشتغل الرأس شیبا.﴾ شاهد بر آن است. به نظر می رسد محاسن امام صادق علیه السلام هنگام خواندن این ذیل سپید بوده است. شاید با توجه به اصل عدم اختصاص احکام به امام علیه السلام بگوییم عمل ذیل اختصاص به امام ندارد اما نمی توان گفت: این عمل برای تمام اشخاص حتی برای کسانی که ریش سپید ندارند، مستحب است. به تناسب حکم و موضوع این نکته به ذهن می رسد که امکان دارد این تعبیر و رفتاری که امام علیه السلام از خود نشان داده، در واقع شفیع قرار دادن ریش سپید باشد. در روایات تأکید شده است: من شاب شیبه فی الاسلام احترام دارد و باید به ریش سپیدانی که در اسلام ریش سفید کرده اند، احترام بگذارید.[[5]](#footnote-5) پس این تعبیر می تواند به این اعتبار باشد که امام علیه السلام ریش سپید خود را به عنوان شفیع در درگاه الهی در دست گرفتند و با عجز و لابه می خواهند که حرّم شیبتی علی النار.

این دقت ها، دقت های خوبی است و با تدقیق در تعبیرات موجود در روایت و با مراجعه به لغت و مشابهات این ریزه کاری ها درک می شود. این دقت ها، دقت هایی عرفی است. گاه اشتهار مطلبی باعث می شود به متن روایت توجه نشود در حالی که با توجه به متن روایت، معنای روایت بهتر فهمیده می شود.

مرحوم مجلسی بحث جالب و مفصّلی را در بحار درباره تحقیق فی منتصف اللیل دارند. ایشان این بحث را مطرح کرده مراد از لیل، نهار و یوم چیست. ایشان اصرار دارند که یوم و نهار از طلوع آفتاب نیست و از طلوع فجر است و روایات مختلفی را در این باره بررسی می کنند. این بحث، بحث خوبی است و بررسی دقیق این مطالب بسیار عالی است. یا مرحوم آقای سید مهدی روحانی رساله ای درباره نماز وتر نوشتند و در آن اصرار دارند وتر، علی وجه الاطلاق سه رکعت آخر نماز شب است نه خصوص یک رکعت آخر نماز شب. وتیره نیز در روایات، جای سه رکعت قرار داده شده است.

با این تحقیقات، تغییراتی که در اصطلاحات حاصل شده، کشف می شود و این نوع تحقیق، خوب و جالب است.

#### کارکرد دقت در فهم معنای وفات

به تناسب به این نکته اشاره می شود که گاه در برخی از تعابیر علما مانند محدّث قمی، وفات حضرت زهرا سلام الله علیها تعبیر شده است. ایشان بیان کرده: وفات حضرت زهرا سلام الله علیها در سوم جمادی الثانی است. برخی از این تعبیر استفاده کرده اند، حضرت زهرا سلام الله علیها شهید نشده است. در حالی که این مطلب صحیح نیست. برخی دیگر به آیه شریفه﴿ فَإِنْ ماتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلى‏ أَعْقابِكُم ﴾‏[[6]](#footnote-6) تمسک کرده اند که مات در مقابل قتل است و به معنای مرگ بدون قتل است. اما این مطلب صحیح نیست.

در توضیح باید گفت:

اگر متکلم در مقام بیان کیفیت مرگ شخص باشد، تعبیر به موت و از دنیا رفتن، ظهور در این دارد که ویژگی خاصی در مرگ شخص وجود نداشته است و شهادت به عنوان ویژگی که مناسب است ذکر شود، وجود نداشته است. در آیه شریفه نیز قتل خصوصیتی داشته است زیرا برخی از افراد تصور می کنند، چون پیامبر خلیفه الله روی زمین است، نباید از دنیا برود و جاودان است به خصوص نباید به وسیله دشمنان از بین برود. کشته شدن پیامبر ص به وسیله دشمنان در ذهن افراد جایگاه پیامبری پیامبر را متزلزل می کرده است. این آیه تأکید می کند پیامبر مانند سایر پیامبران است که برخی به وسیله دشمنان شهید شدند. پس شهادت پیامبر نشانه بطلان رسالت نیست. بنابراین «او قُتِل»، خصوصیتی دارد و مناسب است گفته شود: پیامبر بمیرد یا حتی مرگش به نحو قتل باشد، پیامبری پیامبر ص باطل نمی شود و شما حق ندارید به جاهلیت برگردید.

اما در صورتی که متکلم در مقام بیان خصوصیات مرگ نباشد مثلا تاریخ نویسی که در مقام بیان زمان شهادت و وفات حضرات معصومین ع است، از استعمال کلمه وفات نمی توان استظهار کرد که نویسنده قائل به شهادت نبوده است.

بله به علت قتل فجیع رخ داده درباره امام حسین علیه السلام، شهادت جزء خمیر مایه وجود حضرت سید الشهدا علیه السلام شده است به نحوی که این اسم نیز بر ایشان اطلاق شده است. در این موارد، هیچ گاه از تعبیر وفات استفاده نمی شود. هر چند بنابر تحقیق تمام ائمه علیهم السلام به شهادت رسیدند اما چون شهادت حضرات به واسطه سم بوده که قتل واضح تلقی نمی شده مانند شهادت امام حسن علیه السلام یا به تدریج موجب شهادت شده است مثل شهادت پیامبر صلی الله علیه و آله که در روایات آمده سمی که زن یهودی خیبری به حضرت داد، موجب ضعیف تدریجی پیامبر ص و شهادت ایشان شد. در این موارد، منافاتی ندارد که گفته شود: پیامبر ص در فلان تاریخ از دنیا رفت. زیرا شهادت به صورت واضح و آشکار نبوده که به هنگام تاریخ نویسی ذهن به آن سمت برود.

در نتیجه، ذکر وفات حضرت زهرا سلام الله علیها در سوم جمادی الثانی قرینه بر این نیست که محدّث قمی قائل به وفات حضرت بودند و شهادت را نفی می کردند به خصوص محدّث قمی که کتاب بیت الاحزان را نوشته و تمام جزئیات زندگی حضرت زهرا سلام الله علیها را در آنجا نوشته اند.

اگر از ریزه کاری های زبان غفلت شود، ممکن است مردن را به عدم شهادت تفسیر کند که ترجمه صحیحی نیست. تحلیل این مطلب که در برخی از موارد موت در برابر شهادت قرار گرفته، باعث می شود واژگان درست فهمیده شود و از فهم های ناقص و نارسا در امان باشیم. البته باید تمام این موارد در چارچوب قواعد فهم باشد نه در چارچوب مباحث فلسفی که به نوعی تدقیقات غیر عرفی بر فهم عرفی تحمیل می شود.

#### کارکرد دقت در فهم معنای ماء

به تناسب به این مثال اشاره می شود که شخصی از فقیه عرب سوال می کند، آیا آب دجله یا آب فرات مطلق است یا مضاف؟ فقیه در پاسخ می گوید: احتمال می دهی آب مضاف باشد و اگر کسی در این آب ادرار کند، بصره نجس شود؟

این فقیه به نکته وجدانی اشاره کرده که همه می دانند افرادی در رودخانه ادرار می کنند و هیچ گاه در سیره عقلا و متشرعه حکم به نجاست آب نمی شود. همین کشف می کند آب مطلق است. این کلام نوعی برهان انّی است و از عدم ترتیب آثار نجاست بر آب رودخانه که با بول مخلوط شده، کشف می کنیم آب بر آن صدق می کند. هر چند این تعبیر به لسان شوخی و مزاح گفته شده، اما استدلال قشنگ و جالبی است و منبّه وجدانی بر صدق آب است.

حاج آقای والد درباره آب مطلق و مضاف می فرمودند: لازم است آب صدق کند و لازم نیست آب با قید مطلق، تعبیر شود. کما اینکه در سه آبی که میت با آن غسل داده می شود، ماء قراح، ماء سدر و ماء کافور تعبیر شده است. هر چند هر سه آب مطلق است اما ماء قراح تعبیر شده که به شرط لای از سدر و کافور است. چنانچه در سدر و کافور گفته شده مقدار کمی سدر و کافور اضافه شود که ماء را از مطلق بودن خارج نکند. پس ماء مطلق موضوع حکم نیست و ماء موضوع حکم است.

این دقت ها، دقت های عرفی است و در استنباط لازم است اما عمده خاصیت دقت هایی که خارج از فهم عرف و فهم ادله است، برای دفع مانع است. پس فایده دومی که شهید صدر بیان کرده، از همه بهتر است.

در جلسه آینده بیان حاج آقای والد را طرح می کنیم. ایشان به بیان دیگری استصحاب را در شبهات حکمیه را جاری نمی دانند. در جلسه آینده ابتدا بیان حاج آقا تقریب می شود سپس تفاوت های نتیجه کلام ایشان با کلام مرحوم آقای خویی بیان می گردد.

1. [↑](#footnote-ref-1)
2. [الفصول الغرویة فی الأصول الفقهیة، محمد حسین الأصفهانی، ج، ص148.](http://lib.eshia.ir/13088//148/) [↑](#footnote-ref-2)
3. معدن الفوائد؛ ص: 41 [↑](#footnote-ref-3)
4. النهاية في غريب الحديث و الأثر، ج‏5، ص: 191 قد تكرر فى الحديث ذكر صِلَةِ الرّحم. و هى كناية عن الإحسان إلى الأقربين، من ذوى النّسب و الأصهار، و التّعطّف عليهم، و الرّفق بهم، و الرّعاية لأحوالهم. [↑](#footnote-ref-4)
5. [وسائل الشیعة، الشیخ الحر العاملي، ج12، ص07، أبواب احکام العشره فی السفر و الحضر ، باب67، ح، ط آل البيت.](http://lib.eshia.ir/11025/12/07/) [↑](#footnote-ref-5)
6. سوره آل عمران، آيه 144. [↑](#footnote-ref-6)